

هر چند که جوانی از من فاصله گرفته است
اما :
نسل جوان و شجاع ، روح جوانی را در من
دمیده است .

خورشید زمانیم

{ هیچ مرغی در قفس آزاد نیست }

گر قفس از سیم باشد یا که زر

بهر مرغ در قفس

{ اصل قفس دلچسب نیست }

ما جام جهان را ز جمشید گرفتیم
ما مالک آن جام جم هستیم
ما نقش جهانیم
ما رونق بازار زمانیم
(ما رستم و سهراب زمانیم)

ما رنگ خوش پرچم آهنگر آزاد
در پیش گرفتیم
ضحاک ستم گر به زنجیر کشیدیم
(جمشید و فریدون زمانیم)

ما سرو بلندیم
سر خم شده هرگز نشناسیم
ما برده ی در بند نمایم
ما باد وزانیم
سرمشوق آزادی انسان و جهانیم
(ما نسل جوانان زمانیم)

ما از دل یک دره تاریک
با همت و تدبیر
به نوک قله البرز رسیدیم
(پیوسته و همراه و روانیم)

ما در دل شب شمع شده
با آتش جان
تا به سحر
در پی خورشید دویدیم
(راحت ننشستیم و نشینیم)

همراه سیاووش شده

از آتش پرخشم گذشتیم
از آتش و از فتنه دشمن نهراسیم
(چون موج خروشان ، آرام نمائیم)

ای دیو سیه چهره ی بدخوی و ستم گر
ای مادر ظلم و ستم و روح خرافات
در خواب و خیالی که بر جای بمانی
آسوده و پیوسته بر جای نمائی
راحت نتوانی که بر اسب بتازی

(ما نسل جوانیم
ما چهره مهتاب
ما روشنی آب
ما مظهر آزادی
انسان و جهانیم .)

رضا بایگان - فرانکفورت